

دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی جلسه 2 ، بخش 6، بنیادگرایی، بخش 2

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر راجر گرین است که در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۲۶، بنیادگرایی بخش ۲ است.

اگر برنامه درسی خود را دارید، من در صفحه ۱۶ برنامه درسی هستم، بنابراین این بنیادگرایی و انجیل گرایی است.

این چیزی است که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم. ما ابتدا در مورد بنیادگرایی آمریکایی صحبت می‌کنیم و پیشینه نسبتاً طولانی ارائه دادیم. سپس، سه جنبش گسترده در بنیادگرایی آمریکایی وجود دارد. ما از دکتر هیلدبرانت سپاسگزاریم که در مورد پیشاهزاره گرایی تقدیرگرایانه و همه اینها صحبت کردند و گفتیم که این نوعی تصویر آینه‌ای از درک مدرن از تاریخ و غیره است.

سپس درباره جنبش قداست صحبت کردیم و گفتیم که جنبش قداست، به نوعی، تصویر آینه‌ای از درک مدرن از اخلاق است. جنبش قداست بر اخلاق و پاکی قلب تأکید دارد، اما این تنها می‌تواند از طریق لطف خدا حاصل شود. این امر با دستاوردهای شخصی حاصل نمی‌شود.

خب، ما در مورد جنبش تقدس صحبت کردیم. فکر کردم نیکی سوالی در مورد جنبش تقدس از نظر برخی مخالفت‌ها با آن پرسید، و بعد از کلاس بود که به نظرم یکی از پاسخ‌ها به آن سوال را ندادم، بنابراین می‌خواهم الان آن را بدهم. آیا افرادی در جنبش تقدس بودند که در ایده کمال‌گرایی از وسلی پیشی می‌گرفتند و افرادی در جنبش تقدس بودند که می‌گفتند بعد از اینکه توسط خدا تقدیس شدید، دیگر هرگز نمی‌توانید گناه کنید. گناه کردن برای شما غیرممکن خواهد بود.

این، دکترین کمال بی‌گناه نامیده می‌شد. البته، جان وسلی و پیروانش به آن نه گفتند، زیرا ما همیشه اراده آزاد خواهیم داشت، بنابراین همیشه می‌توانیم به خدا نه و همچنین بله بگوییم. اما انواع افراد کمال‌گرا و گروه‌های کمال‌گرا وجود داشتند.

فرهنگ لغت مسیحیت در آمریکا که می‌دانم برخی از شما سال‌ها پیش برای مقالاتتان از آن استفاده می‌کردید وقتی که این فرهنگ لغت به نوعی گردآوری شد، از من خواستند که چند مقاله برای آن بنویسم و یکی از مقالاتی که از من خواستند بنویسم، مقاله‌ای در مورد کمال‌گرایی بود و من در آن مقاله سعی کردم تأکید کنم که این ایده کمال مسیحی یا عشق کامل واقعاً توسط مردم نادیده گرفته شده است، و بنابراین این یک نقص واقعی در این جنبش نیز خواهد بود، آن نوع کمال بی‌گناه. اما ما در مورد جنبش تقدس و آنچه که در مورد آن بود صحبت کردیم. ما احتمالاً تازه شروع کرده‌ایم، فکر می‌کنم، در مورد پنطیکاستی‌ها.

فکر می‌کنم شاید تنها چیزی که می‌توانستم بگویم این بود که پنطیکاستی نیز یک تصویر آینه‌ای است. این یک تصویر آینه‌ای از تجربه دینی است، زیرا ما با فریدریش شلایرماخر، پدر لیبرالیسم کلاسیک پروتستان، اشاره کردیم که تأکید واقعی بر تجربه دینی وجود داشت و عیسی به عنوان الگو یا نمونه‌ای عالی برای آن تبدیل شد. پنطیکاستی مطرح می‌شود و می‌گوید ما به تجربه دینی اعتقاد داریم، اما این یک تجربه دینی نیست که انسان‌ها بتوانند به نوعی آن را به دست آورند.

با نگاه کردن به عیسی، می‌توانم همین کار را در زندگی‌ام انجام دهم. آن تجربه مذهبی که برای پنطیکاستی مهم است، نشان مهمی برای پنطیکاستی است، اما این فقط با کار روح القدس حاصل می‌شود، بنابراین فقط توسط خدا حاصل می‌شود. فکر می‌کنم تا اینجا تقریباً همین بوده است.

بنیادگرایی هستم و ما در A، پنطیکاستی چیز دیگری است که در مورد آن خواهیم گفت. من در صفحه ۱۶ پنطیکاستی هستیم. نکته دیگر این است که پنطیکاستی نوعی اتحاد پنج جریان مختلف یا پنج، C، صفحه ۲ حوزه فکری مختلف یا سنت‌های مختلف بود. بنابراین، من به آن پنج چیزی که گرد هم آمدند تا آنچه را که به عنوان پنطیکاستی شناخته می‌شود، شکل دهند، اشاره خواهم کرد.

اول از همه، تأکید بر تقدیس کامل به عنوان یک تجربه متحول کننده زندگی در زندگی مؤمن بود. البته، ما دیدگاه وسلی در مورد تقدیس کامل را دیده‌ایم. افرادی که ما آنها را پنطیکاستی می‌نامیم، این را درک کردند.

بنابراین، این یکی از جریان‌هایی است که به شکل‌گیری و ظهور پنطیکاستی کمک کرد. مورد دوم، البته، تأکید بسیار قوی بر توانمندسازی روح القدس بر فرد و گروه بود. بنابراین، با نگاهی به تاریخ پنطیکاستی، این موضوع را در آن خواهیم دید.

اما تأکید قوی بر قدرت روح القدس، توانمندسازی فرد، توانمندسازی گروه و غیره. سوم، از این تعجب نخواهید کرد، اما پنطیکاستی‌ها بسیار تحت تأثیر پیشاهزاره‌گرایی تدبیرگرایانه بودند. اساساً به تاریخ از همان دریچه‌ای می‌نگریستند که پیشاهزاره‌گرایان تدبیرگرایانه.

بنابراین، این به پنطیکاستی وارد می‌شود و بخش دیگری از بنیان آن را تشکیل می‌دهد. مورد چهارم در واقع ببخشید، نوعی الهیات جدید شفای ایمانی است. شفای ایمانی، همانطور که خواهیم دید، در سنت اولیه پنطیکاستی بسیار مهم شد و به نشانه‌ای از آن سنت تبدیل شد.

بنابراین، یک الهیات جدید شفای ایمانی. مورد پنجم چیزی است که قبلاً در این دوره به آن اشاره کرده‌ایم، اما احتمالاً از آن زمان تاکنون زیاد به آن اشاره نکرده‌ایم. پنطیکاستی در واقع یک سنت احیاگر بود. پنطیکاستی خود را به عنوان احیاکننده کلیسای بدوی و حیات کلیسای بدوی، قدرت کلیسای بدوی و معجزات کلیسای بدوی می‌دانست.

بنابراین، این یک جنبش احیاگر است. بنابراین، این به آنچه که به عنوان پنطیکاستی شناخته می‌شود نیز می‌افزاید. بنابراین، این جنبش بسیار، بدیهی است که بسیار مهم است، زیرا شروع به شکل‌گیری و شکل‌گیری می‌کند.

حالا، اغلب پدر پنطیکاستی، ببخشید، به عنوان فردی به نام چارلز فاکس پرهام شناخته می‌شود. و این عکس پرهام است که اینجا روی یک روزنامه منتشر شده است. و فقط چند نکته در مورد چارلز فاکس پرهام.

چارلز فاکس پرهام به نوعی یک مبشر و شفا دهنده ایمان در غرب میانه بود که از مکانی به مکان دیگر سفر می‌کرد. او به نوعی یک مبشر سیار است. بخشی از موعظه‌ها و آموزه‌های او این بود که همه مسیحیان باید توسط روح القدس تعمید بگیرند.

آنها نه تنها باید توسط روح القدس تعمید بگیرند، بلکه نشانه قطعی آن تعمید نیز وجود خواهد داشت. اگر واقعاً توسط روح القدس تعمید داده شوید، به زبان‌ها صحبت خواهید کرد. و بنابراین، به نظر من، چارلز فاکس پرهام فردی بسیار کاریزماتیک است که عمدتاً در غرب میانه سفر می‌کند، آموزه قدرت روح القدس را موعظه و آموزش می‌دهد و به زبان‌ها صحبت می‌کند.

و این به نوعی آغاز پنطیکاستی بود. اتفاقی که افتاد این بود که در سال ۱۹۱۴، یک فرقه شکل گرفت، یک «فرقه شکل گرفت و به آن «مجامع ربانی» می‌گویند. برخی از شما ممکن است عضوی از «مجامع ربانی باشید.

و این به بزرگترین و برجسته‌ترین فرقه پنطیکاستی تبدیل شد. چارلز فاکس پرهام یکی از افرادی بود که به شکل‌گیری «مجامع ربانی» کمک کرد. فکر می‌کنم احتمالاً هنوز هم این بزرگترین فرقه پنطیکاستی است.

اتفاقی که می‌افتد این است که وقتی مجامع الهی تشکیل می‌شوند، گروه‌های دیگر، گروه‌های پنطیکاستی دیگر، گروه‌های فرقه‌ای کوچک‌تر شروع به شکل‌گیری می‌کنند. و آنها نیز همان تأکیدی را دارند که چارلز فاکس پرهام و مجامع داشتند. بنابراین، تأکید بسیاری از فرقه‌های کوچک‌تر بر تکلم به زبان‌ها، شفای ایمانی، و برای بسیاری از آنها، نه همه، اما برای بسیاری از آنها، بازگشت قریب‌الوقوع مسیح است.

مسیح امروز بازمی‌گردد، و آنها به نوعی آن سنت را زنده نگه داشتند. بنابراین، این همان چیزی است که پنطیکاستی را شکل می‌دهد. بنابراین، سه جنبش گسترده، پیشاهزاره‌گرایی تدیبرگرایانه، شما آن گروه را دارید، سپس افراد مقدس را دارید، و سپس افراد پنطیکاستی را دارید.

و این سه جنبش واقعاً پایه و اساس چیزی را تشکیل می‌دهند که ما آن را بنیادگرایی آمریکایی می‌نامیم. همانطور که در برنامه درسی خود می‌بینید، این دوران، دوران آزادی زیادی از نظر ابراز عقاید مذهبی و تشکیل فرقه‌ها و گروه‌های مذهبی بود. تأکید آمریکا بر آزادی واقعاً به القای این امر در مردم کمک کرد.

بنابراین، فارغ از اینکه بنیادگرایی آمریکایی چه وضعیتی داشت، همانطور که دوست دارم بگویم، در آن زمان چیزی در فضا وجود داشت که باعث شد افراد دیگری که به نظر بنیادگرا می‌آمدند، به نوعی شکل بگیرند و تغییر شکل دهند. بنابراین ما قصد داریم در مورد دو مورد از آنها صحبت کنیم. ما قصد داریم در مورد مری بیکر ادی و شکل‌گیری علم مسیحی صحبت کنیم.

ما همچنین در مورد شاهدان یهوه صحبت خواهیم کرد، که قبلاً در یک سخنرانی دیگر در مورد آن صحبت کرده‌ایم. اما آنها برای انواع مختلفی از گروه‌های اجتماعی جذاب هستند. بنابراین ما با مری بیکر ادی و علم مسیحی شروع خواهیم کرد.

خیلی جالبه. قرار ملاقات‌هاش رو اونجا گذاشتی. در کتاب مری بیکر ادی، که یه داستان کوتاه و بلند درباره زندگیشه، اون خیلی مریض شد و به طرز معجزه‌آسای شفا پیدا کرد.

و از دل آن شفای معجزه‌آسای مری بیکر ادی، او در سال ۱۸۷۹ جنبشی به نام علم مسیحی را تشکیل داد. و در اینجا نیز، زنان در مسیحیت آمریکایی اغلب در حاشیه هستند، زیرا کلیساها و فرقه‌های اصلی به زنان اجازه دعا، موعظه و انتصاب به مقام کشیشی و غیره را نمی‌دهند. بنابراین آنها اغلب فضایی جدا از جریان اصلی، در حاشیه، پیدا می‌کنند و این در مورد مری بیکر ادی نیز صدق می‌کرد.

او بنیانگذار جنبش علوم مسیحی بود. علم مسیحی یک جنبش است. نوعی لیبرالیسم پروتستانی به افراطی‌ترین شکل آن.

اگر یک کلمه باشد که بخواهید با علم مسیحی مرتبط کنید، آن کلمه ایده‌آلیسم خواهد بود. این یک جنبش بسیار ایده‌آلیستی بود. تقریباً عرفانی است.

اگر به قرن اول و دوم میلادی برگردید، تقریباً یک جنبش عرفانی است. زیرا علم مسیحی از طریق آموزه‌های مری بیکر ادی، واقعیت ماده، گناه، بیماری و مرگ را انکار می‌کرد. این را که این چیزها، جهان واقعی نیستند، انکار می‌کرد.

تنها دنیای واقعی، دنیای معنوی بود. و بنابراین، اتفاقی که می‌افتد این است که اگر بیمار شوید، باید متوجه شوید که بیماری شما، حداقل برای مری بیکر ادی، نتیجه یک باور غلط است. برای غلبه بر این بیماری، باید درک درستی، باور درست و درک درستی از ماهیت ایمان مسیحی داشته باشید.

و بنابراین، شما به پزشک مراجعه نخواهید کرد، بلکه به یک متخصص علوم مسیحی مراجعه خواهید کرد. متخصصان علوم مسیحی آموزش دیده‌اند تا به شما در غلبه بر بیماری‌تان و غیره کمک کنند. بنابراین، این نوع انکار آرمان‌گرایانه عرفانی واقعیت وجود دارد.

و دنیای معنوی تنها واقعیت است. خیلی خیلی جالب است. چیزی که علم مسیحی برای آن جذاب بود، ثروتمندان، افراد بانفوذ و روشنفکران بودند.

این جذابیت بزرگ علم مسیحی بود. آنها این نوع آرمان‌گرایی فلسفی را بسیار جذاب یافتند. از آنجا که برای آنها جذاب بود، این افراد از این جنبش حمایت مالی کردند.

خب، ما داریم به دومین سفر میدانی مان می‌رویم، اولین جایی که می‌رویم کلیسای علوم مسیحی است. و ما نه تنها کلیسای فعلی را خواهیم دید، بلکه کلیسای مادر را هم خواهیم دید که در اواخر قرن نوزدهم ساخته شده است، زمانی که مری بیکر ادی، البته، هنوز زنده بود و بر ساخت آن کلیسای مادر نظارت داشت. این یک تجربه بسیار بسیار جالب است.

چند نکته هست که وقتی میرید باید بهشون توجه کنید، فکر کنم یکی دو نفر از شما اونجا بودید، مگه نه، به کلیسای علوم مسیحی؟ فقط داخل کلیسا، به تور و همه چیز هست. خب، اطراف کلیسا. چند نکته هست که وقتی بریم اونجا متوجهشون خواهید شد.

اول از همه، در مرکز شهر بوستون، حق مالکیت عظیمی بر فراز مرکز پرودنشال وجود دارد. هزینه آن در همان روزی که ملک ساخته شد، پرداخت شده است. بنابراین، این مردم از کلیسای خود به خوبی حمایت می‌کنند.

اما نکته‌ی دیگری که باید وقتی آنجا هستیم به آن توجه کنید این است که آیات زیادی از کتاب مقدس در کل مجموعه وجود خواهد داشت. آیات زیادی از کتاب مقدس وجود خواهد داشت. اما درست در کنار هر آیه از کتاب مقدس، آموزه‌های مری بیکر ادی وجود خواهد داشت.

این چیزها با هم برابرند. و شما نمی‌توانید از نظر بصری، این موضوع شما را تحت تأثیر قرار می‌دهد که یک نقل قول از عیسی و سپس یک نقل قول از مری بیکر ادی وجود داشته باشد. حال، اتفاقی که هنگام ورود به کلیسا نیز می‌افتد این است که می‌خواهید به آن توجه کنید، و من فکر می‌کنم کسی که ما را رهبری خواهد کرد در مورد این صحبت خواهد کرد.

وقتی وارد کلیسا می‌شوید، می‌خواهید توجه کنید که دو منبر در آن کلیسا وجود دارد. و هر دو از نظر اندازه و همه چیز یکسان هستند. و روی یکی از منبرها کتاب مقدس قرار دارد.

و در هر کلیسای علوم مسیحی در سراسر جهان، همان متن کتاب مقدس در آن صبح یکشنبه خوانده خواهد شد. و روی منبر دیگر کتاب مری بیکر ادی قرار دارد. همچنین متنی از مری بیکر ادی خوانده خواهد شد.

اما از نظر بصری، نمی‌توانید این را نادیده بگیرید که آن دو منبر با هم برابرند. و کتاب مقدس و کتاب مری بیکر ادی نیز برابرند، کلماتی برابر. بنابراین، او مفسر است، مفسر صحیح متون کتاب مقدس.

و از نظر بصری، سخته، اوه، نمی‌تونی ازش بگذری. خب، علم مسیحی. خب، ما قراره علم مسیحی رو ببینیم، ما با زنی خواهیم بود که، در واقع، متاسفم، این همون شخص نیست.

بارها و بارها، من به آنجا رفته‌ام و همان راهنما را داشته‌ام. بنابراین، ما همدیگر را شناخته‌ایم. و او واقعاً مرد فوق‌العاده‌ای بود، اما دیگر در آن کلیسا نیست.

بنابراین، نمی‌دانم چه کسی را برای گردش علمی همراه خود خواهیم برد. خواهیم فهمید. اما بازدید از کلیسا تجربه بسیار جالبی است.

آره. یه رمان بود، چی؟ نمی‌دونم، یه رمان خاص، نه چیزی که نوشته‌ی مری بیکر ادی باشه. نه، نه.

اوه، این ساینتولوژی است. بله. نکته‌ی خوبی است که وقتی صحبت می‌کنند، به آن اشاره خواهند کرد.

آنها خواهند گفت که ما ساینتولوژی نیستیم. و به همین دلیل است که ساینتولوژی یک فرقه است. بنابراین، اما حق با شماست، آن ساینتولوژی خواهد بود و نه علم مسیحی.

اما بله، پورتر. آنها احتمالاً نمی‌خواهند از این کلمه استفاده کنند، اما در معماری و در مراسم مذهبی‌شان، به این نتیجه می‌رسند که هیچ نتیجه دیگری نمی‌توان گرفت، زیرا هم انجیل را می‌خوانند، هم مری بیکر ادی را، و هم دو منبر با اندازه مساوی دارند. و بنابراین، مطمئن نیستم که آیا آنها واقعاً می‌خواهند این قدم را بردارند یا نه.

این سوالی است که شاید وقتی آنجا هستیم پرسیم. خواهیم دید که راهنما کیست. بعضی از راهنماها می‌توانند این سوالات را بهتر از بقیه درک کنند.

خب، خواهیم دید که راهنما کیست. آیا آنها واقعیت مرگ را انکار می‌کنند؟ بله. درست است.

خب، مرگ هیچ تاثیری ندارد. مرگ جسم فیزیکی بی‌اهمیت است به این معنا که روح شما به نزد خداوند می‌رود، روح شما نجات می‌یابد و هر چیز دیگری. بنابراین، آنها نمی‌توانند انکار کنند که مردم واقعاً می‌میرند، اما آنچه پس از مرگ شما اتفاق می‌افتد واقعاً برای آنها مهم است. اما مشکل، متأسفانه یا به طور مشکل‌ساز علم مسیحی در طول سال‌ها گاهی اوقات خود را دچار مشکل کرده است، زیرا مثلاً شما ممکن است یک زوج، علم مسیحی با یک نوزاد بیمار داشته باشید و آنها نوزاد را نزد پزشک ببرند، اما نوزاد را نزد پزشک نمی‌برند نوزاد می‌میرد و سپس دولت در این امر دخالت می‌کند و به دنبال والدینی می‌رود که اجازه داده‌اند نوزادشان بمیرد و غیره.

بنابراین گاهی اوقات آنها با این باور که بیماری یک باور غلط است، در یک نوع آشفتگی واقعی گرفتار شده‌اند. این یک بیماری جسمی واقعی نیست که نیاز به درمان توسط پزشکان داشته باشد. بنابراین، مشکلاتی با علم مسیحی وجود داشته که آنها مجبور به رسیدگی به آنها بوده‌اند.

درباره چی؟ خب، همانطور که خواهید دید، آنها تأکید زیادی بر رستاخیز عیسی دارند. و پنجره‌های شیشه‌ای رنگی در مورد رستاخیز عیسی وجود دارد که در کلیسای قدیمی، در، متاسفم، در کلیسای مادر خواهیم دید، بنابراین، آنها در مورد رستاخیز صحبت می‌کنند، اما به نظر می‌رسد که وقتی در مورد رستاخیز صحبت می‌کنند، منظورشان رستاخیز یک بدن روحانی است، نه یک بدن فیزیکی.

بنابراین، این یک نوع خیلی ایده‌آل و به نوعی خیلی عرفانی است. بله. بنابراین، علوم مسیحی برای افراد مرفه، ثروتمندان، افراد بانفوذ و روشنفکران جذاب است.

به همین دلیل است که آنها به خوبی از کلیسای خود حمایت می‌کنند، زیرا آنها افراد ثروتمندی هستند. و وقتی می‌بینید که کل مجموعه تا چند هفته دیگر افتتاح می‌شود، به یاد داشته باشید که هزینه آن در همان روزی که ساخته شده پرداخت شده است. بنابراین، آنها از این نظر بسیار خوب عمل می‌کنند.

با این حال، چیزی که نخواهید شنید این است که کلیساهای علوم مسیحی در سراسر جهان به سرعت در حال بسته شدن هستند، زیرا آنها [مذهب] واقعاً [این کار را] نمی‌کنند. مردم به علوم مسیحی نمی‌پیوندند. مردم شاید کمی واقع‌بین‌تر در مورد جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و چیزهایی مانند گناه و شر و مرگ و غیره باشند. بله.

درسته. اتاق مطالعه خیلی جالبه. و باز هم، به نوعی رویکرد روشنفکرانه به مسیحیت وجود داره.

این نوعی حیات ذهن است. و بنابراین، اگر مردم وارد اتاق‌های مطالعه شوند، چه کسی به آن اتاق‌های مطالعه جذب می‌شود؟ خب، احتمالاً فقط افرادی که از نظر فکری علاقه‌مند هستند می‌خواهند بنشینند و چند کتاب بخوانند یا چند کتاب بخرند و در مورد آنها اطلاعات کسب کنند و غیره. بنابراین این جذابیتی است که علم مسیحی برای نوع روشنفکر ایجاد می‌کند.

منظورم این است که یک فرد فقیر که بی‌خانمان و گرسنه است، احتمالاً به اتاق مطالعه نمی‌رود و نمی‌نشیند و کتاب‌های عالی نمی‌خواند یا کتاب‌های عالی نمی‌خرد. بنابراین، این جذابیت برای نوع عقل وجود دارد که بفهمد چه چیزی واقعاً درست است. آنچه واقعاً درست است این است که می‌توانید از طریق نوشته‌های مری بیکر ادی یاد بگیرید.

آره. آره. واقعاً نمی‌دانم اتاق‌های مطالعه چقدر موفق هستند.

جالب است که از آنها بپرسم. البته آنها همچنین از طریق مری بیکر ادی، کریستین ساینس مانیتور را تولید کردند که خب، ما به آن ساختمان نمی‌رویم، اما همانطور که می‌دانید، شهرت خوبی برای روزنامه‌نگاری دارد. بنابراین، آن در زمان مری بیکر ادی تولید شد.

چیز دیگری هم هست؟ علوم مسیحی. بنابراین، در فضای بنیادگرایی، جنبش‌های دیگری هم ظهور می‌کنند که نمی‌توان آنها را با پیروان مکتب تدبیر یا با پیروان مکتب تقدس یا پنطیکاستی یکی دانست، اما در آن زمان ظهور می‌کنند. خب، بسیار خب.

گروه دیگری که قبلاً به آن اشاره کردیم، چارلز تیز راسل و شاهدان یهوه هستند. قبلاً در مورد آنها صحبت کردیم، اما این افراد اساساً توحیدی هستند. آنها تثلیثی نیستند.

و آنها همچنین مردم را به پیوستن به خود فرا می خوانند. وقتی مردم به آنها می پیوندند، باید زندگی اخلاقی بسیار سختگیرانه‌ای داشته باشند تا نشان دهند که واقعاً شاهد یهوه هستند و بخشی از رستگارشدهگان هستند. و بنابراین، این درخواست، البته، خطاب به افراد بیگانه از اجتماع بود.

این درخواست برای فقرا بود. این درخواست، درخواستی از درون شهر برای فقرا بود، کسانی که خارج از هنجارها و ساختارهای اجتماعی بودند، کسانی که خانه‌ای نداشتند، خانواده‌ای نداشتند و در زندگی خود نظم و انضباطی نداشتند. و بنابراین، آنها متوجه می‌شوند که بخشی از شاهدان یهوه هستند.

آنها متوجه می‌شوند که بخشی از برگزیدگان خدا هستند. و بنابراین، شاهدان یهوه از این طریق جذابیت بسیار گسترده‌ای داشتند. با این حال، آنها نقطه مقابل علم مسیحی هستند.

علم مسیحی به همه چیز از بالا تا پایین اشاره دارد. شاهدان یهوه به همه چیز از پایین تا بالا اشاره دارند. اما آنها هیچ ارتباطی با پیش از هزاره‌گرایی تدبیرگرایانه، پنطیکاستی‌ها یا سنت تقدس نداشتند.

خب، اول از همه، چیزی در مورد پنطیکاستی، علوم مسیحی یا شاهدان یهوه؟ خب، حالا می‌خوایم بریم سراغ مورد چهارم.

ما قصد داریم به نتایج بنیادگرایی بپردازیم. و من روش خاصی برای بررسی نتایج بنیادگرایی دارم. بنابراین، بیایید ببینیم چگونه می‌خواهیم با این موضوع پیش برویم.

کتابی نوشته شده بود به نام «ریشه‌های بنیادگرایی». این کتاب چند سال پیش نوشته شده بود. با این حال، کاری که نویسنده در این کتاب انجام داده این بوده که سعی کرده بنیادگرایی را به عنوان یک جنبش، نه فقط بخش‌های آن، بلکه به عنوان یک جنبش جامع، به خوبی بررسی کند.

او سعی کرد ببیند چه چیزهایی در مورد آن مثبت و چه چیزهایی منفی است. به نظر من کتاب نسبتاً متعادلی بود. نام نویسنده ساندین بود، «ریشه‌های بنیادگرایی».

من فکر می‌کنم کاملاً متعادل بود. بنابراین، آنچه او فکر می‌کرد، وقتی در مورد بدی‌های بنیادگرایی صحبت می‌کرد، برای دیدن این موضوع به انجیلی‌ها مراجعه کرد. بنابراین، کاری که ما در بخش نتایج انجام خواهیم داد، بررسی سه نتیجه از بنیادگرایی است.

اول از همه، ما قصد داریم به انتقادات وارده به بنیادگرایی بپردازیم، و به آنها خواهیم پرداخت. و باید بگویم که تعداد زیادی از آنها وجود داشت. دوم، ما قصد داریم به انجیل‌گرایی به عنوان نوعی از بنیادگرایی نگاه کنیم.

سوم، ما قصد داریم به واکنش لیبرال‌ها به بنیادگرایی نگاهی بیندازیم. خب، بحث ما از اینجا شروع می‌شود. انتقادات وارده به بنیادگرایی.

حالا، چیزی که من هم دارم چند مثال از پرونده‌ام در مورد بنیادگرایی آمریکایی است. بنابراین، فکر می‌کنم ابتدا به انتقادات می‌پردازم و سپس به جای اینکه سعی کنم در میان انتقادات، مثال‌هایی را بگنجانم، به چند مثال می‌پردازم. خب، آیا این منطقی است؟ امیدوارم اینطور باشد.

بنابراین این کاری است که ما ابتدا انجام می‌دهیم: انتقاد از بنیادگرایی به عنوان یک کل. نه بخش‌های خاصی از بنیادگرایی، بلکه بنیادگرایی به عنوان یک کل. بسیار خب، انتقاد شماره یک، ناتوانی یا عدم تمایل به انتقاد از خود است.

ناتوانی یا عدم تمایل به انتقاد از خود. از کسی که خود را نقد نمی‌کند برحذر باشید. از آن واعظ تلویزیونی که خدا امروز صبح با او صحبت کرد، برحذر باشید؛ او امشب با شما صحبت می‌کند و هر چه می‌گوید، مصون از خطا است.

مراقب آن شخص باشید. مهم‌ترین فرد در الهیات شما باید خودتان باشید. کسی که نقاط قوت و ضعف شما را در الهیات و در مطالعه‌تان می‌داند، باید اول و مهمتر از همه خودتان باشید.

و متکلمان بزرگ افرادی بودند که می‌دانستند، کسانی که از خود انتقاد می‌کردند. آنها می‌دانستند چه زمانی حرف اشتباهی زده‌اند، یا باید آن را بهتر می‌گفتند، یا هر چیز دیگری. اما در مورد بسیاری از بنیادگرایان، ناتوانی یا عدم تمایل به انجام این کار وجود داشت.

اگر می‌دانستید که حرف اشتباهی زده‌اید، آنها حاضر نبودند به آن اعتراف کنند. پس این شماره یک است شماره دو، گاهی اوقات دیدگاه بسیار عجیبی نسبت به کتاب مقدس دارد و اغلب به عنوان یک بنیادگرای منتقد انجیلی عمل می‌کند، اغلب فقط به جزئیات پیشگویی پرداخته است تا اینکه کل تصویر پیشگویی را ببیند، و اغلب بسیار درگیر جزئیات پیشگویی بوده است.

دکتر هیلدبرانت اشاره کرد که چند روز پیش، وقتی برخی از کنفرانس‌های نبوی به جزئیات پیشگویی پرداختند و سپس شروع به تطبیق آنها با دنیای امروز کردند، کمی پیچیده شد؛ واقعاً تعجب می‌کنید که آیا ارتباط واقعی بین آنها وجود دارد یا خیر. بنابراین گاهی اوقات دیدگاه عجیبی نسبت به کتاب مقدس وجود دارد. سوم، اغلب به جای عشق، قضاوت نشان می‌دهند.

من مثال‌های زیادی در این مورد دارم، اما اغلب به جای عشق، قضاوت می‌کنم. و گاهی اوقات این موضوع در مورد یکدیگر به عنوان بنیادگرا صادق بود. شماره چهار، انجیل ناقصی از سلامت و ثروت را موعظه می‌کرد.

بنیادگرایانی بودند؛ نمونه‌ای از آن را در کلیسا خواهیم دید، وقتی به سی‌دهایمان در روزهای چهارشنبه و جمعه نگاه می‌کنیم که اغلب انجیل سلامتی و ثروت را موعظه می‌کردند. اگر واقعاً مسیحی باشید، سالم خواهید بود و ثروتمند خواهید شد، عمارت‌های بزرگ و ماشین‌های زیبا و پول زیادی خواهید داشت. نگران این نباشید؛ این اتفاق می‌تواند بیفتد. و اغلب یک انجیل سلامتی و ثروت، یک انجیل ناقص از این نظر.

اغلب غیرتاریخی، یعنی فقدان حس باشکوه تاریخ مسیحیت، فقدان آن نوع عظیم از راهپیمایی باشکوه ۲۰۰۰ ساله مسیحیت. و اغلب غیرتاریخی، کلیسای مسیحی دیروز با کلیسای ما آغاز شد، و همه چیز در همین مورد است. بنابراین اغلب، فقدان این حس تاریخی باشکوه از تاریخ وجود دارد، نه همیشه، اما اغلب.

اغلب حول محور سوپرستارها ساخته می‌شود. این یک فرقه شخصیت است. در این ویدئو، برخی از این شخصیت‌های بنیادگرا را خواهید دید.

کل این تشکیلات اقتصادی حول محور این سوپرستارها ساخته شده بود، و اغلب، وقتی آن سوپرستار به دلایل مختلف از هم می‌پاشید، آن تشکیلات هم از هم می‌پاشید. این را در سی‌دهای چهارشنبه و جمعه خواهیم دید. بنابراین، اغلب نوعی کیش شخصیت وجود داشت.

اغلب کل کلیسا را محکوم می‌کند. کل بدن مسیح تحت محکومیت قرار می‌گیرد. هر کلیسایی که به نوعی با کلیسای آنها یا با تفکر یا آموزه‌های آنها همسو نباشد، باید شیطانی و شریر و تحت داوری خدا باشد.

بنابراین، آنها اغلب از محکوم کردن کل کلیسای مسیحی به جز کلیسای خودشان، کلیسایشان یا فرقه‌شان ابایی نداشتند. بنابراین اغلب، نه همیشه، اما اغلب فاقد حس مسئولیت اجتماعی هستند. این مراقبت از فقرا، مراقبت از همسایه ماست.

و باز هم، در این ویدئو شاهد انتقاداتی از این موضوع خواهید بود. اغلب به دلیل فقدان مسئولیت اجتماعی، اغلب، برخی از انجیلی‌ها به ویژه نگران این موضوع بودند، اما اغلب با روندهای فکری مدرن تعامل نداشتند.

یعنی، رهبران بنیادگرا قادر به صحبت با دنیای مدرن، با دنیای روشنفکری نبودند. بخشی از انتقاد این بود که در مدارس بنیادگرا، هیچ آموزشی در الهیات کتاب مقدس، الهیات اعتقادی و زبان‌های کتاب مقدس وجود نداشت. بنابراین، آنها قادر نبودند دانش خود از کتاب مقدس را برای تعامل با روندهای روشنفکری مدرن به کار گیرند.

و اینها نمونه‌هایی از انتقادات به بنیادگرایی بودند. یک مورد دیگر هم دارم. به دلایلی آن را در فهرست نیاوردم، اما این آخرین مورد است.

و این چیزی است که یک انجیلی گفته است: بنیادگرایی، ارتدکسی است که به فرقه‌گرایی تبدیل شده است. این ارتدکسی است که به فرقه‌گرایی تبدیل شده است. و این نقل قولی از اوست.

او گفت که آنها بر فضایل جزئی تأکید می‌کنند در حالی که رذایل اصلی را پرورش می‌دهند. و او کسی بود که در بنیادگرایی بزرگ شده بود. بنابراین، این نوع ارتدکس به فرقه تبدیل شده است و بر فضایل جزئی تأکید می‌کند که ما نمی‌نوشیم، سیگار نمی‌کشیم، نمی‌رقصیم یا نمی‌جویم و اغلب رذایل اصلی را پرورش می‌دهیم که برای برخی، اگرچه نه همه، مشکل‌ساز شده است.

اما با وجود برخی بنیادگرایان، این موضوع مشکل‌ساز شد. مسیحیت به فهرستی از کارهایی تبدیل شد که نباید انجام دهید. شما نباید مشروب بنوشید، سیگار بکشید یا چیزی بجوید.

بنابراین، شما باید مسیحی باشید. پس، این مشکل‌ساز می‌شود. بسیار خب.

بنابراین، ما در مورد نتایج بنیادگرایی صحبت می‌کنیم. ما می‌گوییم که سه نتیجه وجود داشته است. اولین نتیجه، انتقاداتی بود که به بنیادگرایی وارد شد.

بسیار خب. حالا، برای هر کدام از این‌ها، می‌توانستم با چند مثال کار را تمام کنم. پس الان فقط چند مثال می‌زنم.

خیلی چیزها دارم. یکی از آنها را دارم، مخصوصاً یکی که کمی شخصی است. خب، در آخر به آن می‌پردازم.

اما آره. آره. آره.

خب، ما معمولاً از کلمه کاریزماتیک برای اشاره به فرقه‌های مختلف استفاده می‌کنیم. ما معمولاً از کلمه پنطیکاستی برای بازشناسی هویت فرقه‌ای استفاده می‌کنیم، مثلاً انجمن‌های خدا یک فرقه پنطیکاستی است. با این حال، کاریزماتیک در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی رواج پیدا کرد.

کارزماتیک فرافرقه‌ای بود، بر کار روح‌القدس تأکید داشت و گاهی اوقات همان کار را می‌کرد، گاهی اوقات صحبت به زبان‌ها، شفای ایمانی، اما فرافرقه‌ای بود. بنابراین معمولاً ما از این اصطلاح اینگونه استفاده می‌کنیم. وقتی در سال ۱۹۷۰ به کالج بارینگتون رفتم، همکار اداری من... فکر می‌کنم این را به شما گفته باشم.

مطمئن نیستم. اما همکار اداری من یک کشیش اسقفی بود. حالا، من بزرگ شدم... من در دوران کودکی هیچ کشیش اسقفی را نمی‌شناختم.

بنابراین، این یک تجربه جدید برای من بود. و وقتی روز اول وارد دفترم شدم، او قلاده و صلیبش را به گردن داشت، و آنجا بود، پدر تری فولام، که اتفاقاً او هم فارغ‌التحصیل کالج گوردون بود. اما او فقط یک کشیش اسقفی نبود، که من قبلاً هرگز او را ندیده بودم.

حالا من با او در یک دفتر هستم. او یک کشیش اسقفی کارزماتیک بود. من اصلاً در هیچ نوع سنت کارزماتیکی بزرگ نشده‌ام.

و بنابراین، من حتی نمی‌دانستم چگونه این دو چیز را به هم ربط بدهم: کارزماتیک، کشیش اسقفی. چطور به هم ربط پیدا می‌کنند؟ بنابراین، او مرا در مورد اینکه یک کشیش اسقفی کارزماتیک بودن به چه معناست روشن کرد. یکی از راه‌هایی که او مرا روشن کرد این بود که بزرگترین جنبش کارزماتیک کاتولیک رومی در آن زمان، در اوایل دهه ۷۰، بزرگترین جنبش کارزماتیک کاتولیک رومی در آن زمان در رود آیلند بود.

رود آیلند جلسات کارزماتیک کاتولیک رومی فوق‌العاده بزرگی داشت. بنابراین او فکر کرد که چون من به آموزش در این زمینه نیاز دارم، باید با او به جلسات کارزماتیک کاتولیک رومی بروم. و بنابراین، من هم رفتم.

و من شگفت‌زده شدم. منظورم این است که کلی صحبت به زبان‌های دیگر، شفای ایمانی، پیشگویی‌های زیاد و غیره وجود داشت. و بعد در پایان مراسم، همه کمی آرام شدند.

و بعد مراسم عشای ربانی برگزار می‌شود. کشیش می‌آید، مراسم عشای ربانی برگزار می‌شود. و اینگونه مراسم به پایان می‌رسد.

و کالج بارینگتون، چون این جلسات خیلی بزرگ بودند، یک سالن ورزشی بزرگ داشت. بنابراین، آنها سالن ورزشی ما را اجاره می‌کردند چون به یک مکان بزرگ برای جلسات نیاز داشتند. بنابراین گاهی اوقات کاتولیک‌های رومی کارزماتیک به دانشگاه می‌آمدند، از سالن ورزشی ما استفاده می‌کردند و از خدمات آنها بهره‌مند می‌شدند.

اما این کارزماتیک است. این فرافرقه‌ای است، حتی کاتولیک رومی، که نمی‌دانم آیا شما کارزماتیک را با کاتولیک رومی مرتبط می‌دانید یا نه. اما این فرافرقه‌ای است.

نکته‌ی دیگری که در مورد این نتیجه‌ی اول وجود دارد، انتقاداتی است که به، خب، فقط به چند مثال وارد شده است. این مثالی است که در پوشه‌ام دارم، چون بنیادگرایان اغلب دیدگاه عجیبی نسبت به کتاب مقدس داشتند. بخشی از آن دیدگاه عجیب نسبت به کتاب مقدس مربوط به تاریخ‌گذاری ظهور مجدد عیسی بود.

دکتر هیلدبرانت چند روز پیش کاملاً درست گفت وقتی گفت، فکر می‌کنم در بسیاری از مسیحیت، ما آموزه بازگشت دوباره عیسی را فراموش کرده‌ایم. ما روی نوک انگشتانمان منتظر نیستیم و باید مردمی باشیم که انتظارشان می‌رود. با این حال، تعیین تاریخ بازگشت دوباره مشکل‌ساز بوده است.

شما این را از ویلیام میلر در گروه میلریت‌ها می‌دانید. سال‌ها پیش، در مکانی به نام گرانیس، آرکانزاس، با ۱۷۷ نفر جمعیت، گروهی ۲۵ نفره تصمیم گرفتند که عیسی به گرانیس، آرکانزاس بازگردد. و بنابراین، کاری که آنها تصمیم گرفتند انجام دهند این بود که شغل‌هایشان را رها کنند، کارخانه‌ها را ترک کنند، بچه‌هایشان را از مدرسه بیرون بیاورند و بیایند و در خانه‌ی جین نانس زندگی کنند و تا زمانی که عیسی دوباره برگردد، در خانه‌ی او زندگی کنند.

بنابراین، آنها این کار را در یک روز سپتامبر در گرانیس، آرکانزاس انجام دادند، زیرا تاریخ دقیق بازگشت عیسی را می‌دانستند. بنابراین نمی‌خواستند دستگیر شوند و برای عیسی آماده نبودند. بنابراین، همه آنها وارد خانه شدند، غذا را به داخل خانه آوردند و خانه را قفل کردند.

خب، پیگیری آن هشت ماه بعد اتفاق افتاد. فکر می‌کنم من... بله، پیگیری آن هشت ماه بعد اتفاق افتاد زمانی که مقامات به خانه آمدند و به این افراد گفتند، هشت ماه دیگر در آن خانه، با آن همه بچه در آن خانه، و همه در آن خانه حبس شده‌اند، و غذا کجاست؟ به هر حال، هشت ماه بعد، مقامات آمدند و در زدند و گفتند، شما هشت ماه است که بچه‌ها را از مدرسه بیرون کشیده‌اید، در شرایط غیربهداشتی زندگی می‌کنید، و تا نیمه‌شب فرصت دارید که آنجا را ترک کنید. و بنابراین آنها مجبور شدند آنجا را ترک کنند، و عیسی در ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۰ به گرانیس، آرکانزاس برگشت.

این اتفاق نیفتاد. بنابراین، آنها می‌توانند دیدگاه‌های نسبتاً عجیبی داشته باشند. نوع دیگری از... من یک پرونده کامل دارم، اما این کتابی است که در سال ۱۹۸۸ منتشر شد.

دلیل برای اینکه چرا رویداد ربوده شدن در سال ۱۹۸۸ اتفاق خواهد افتاد. اما نکته خوب در مورد این ۸۸ کتاب این است که دو کتاب در یک کتاب است، زیرا نیمی از کتاب به این شکل چاپ شده است و نیمی دیگر، به این شکل. و در زمان قرض گرفته شده است، تاریخ‌های کتاب مقدس مربوط به هفته هفدهم دانیال، آرماگدون در هزاره دانیال ۹۲۴.

بنابراین، شما دو کتاب را در یک کتاب دریافت می‌کنید. بنابراین، فکر نمی‌کنید که مردم این را خیلی جدی بگیرند. و من اینجا هستم تا به شما بگویم، بسیاری از مردم این را جدی گرفتند.

قرار است رویداد عروج در سال ۱۹۸۸ رخ دهد. در واقع دانشجویان دانشگاه‌ها و کالج‌ها را ترک کردند تا برای رویداد عروج در سال ۱۹۸۸ آماده شوند. نه، دانشجویان گوردون، من اینجا هستم که به شما بگویم، اما با این وجود، این یک دیدگاه عجیب در مورد نامگذاری این زمان است.

اما احتمالاً این کتاب را نخوانده‌اید. احتمالاً آن را در فهرست مطالعه تابستانی خود قرار نخواهید داد. اگر هم نخوانید اشکالی ندارد چون دیگر از مد افتاده است.

سال ۱۹۸۸ بود، پس اگر این کار را نکرديد اشکالی ندارد. اما این نامه‌ای است. من عضو انجمن الهیات انجیلی هستم، و انجمن الهیات انجیلی، که گروهی از انجیلی‌هایی هستند که با هم ملاقات می‌کنند، روزنامه می‌خوانند. و یک دفتر خاطرات دارند و از این قبیل کارها.

آنها، در یکی از جلساتشان، چند وقت پیش، تاریخ دقیقی برای این موضوع ندارم، اما چند وقت پیش، اوایل دهه ۷۰ میلادی، در یکی از جلساتشان، واقعاً به دانشگاه باب جونز حمله کردند. نمی‌دانم کسی از شما به دانشگاه باب جونز رفته یا از دانشگاه باب جونز منتقل شده‌اید، اما آنها به دانشگاه باب جونز حمله کردند چون در آن زمان، دانشگاه باب جونز از ورود سیاه‌پوستان به دانشگاه خودداری می‌کرد، که می‌دانید، از خیلی جهات مشکل‌ساز است. خب، به نحوی آنها از این موضوع باخبر شدند.

خب، دانشگاه باب جونز نامه‌ای به انجمن الهیات انجیلی نوشت. و این چیزی است که در نامه نوشته شده. این مربوط به سال ۱۹۷۱ است.

آیا لطفاً از کل بخش نیوانگلد انجمن الهیات انجیلی به خاطر انتقاد از دانشگاه باب جونز قدردانی می‌کنیم؟ اگر نکته مثبتی در مورد ما بگویید، بسیار نگران خواهیم شد. بگذارید کاملاً روشن کنم که برای ما اهمیتی ندارد که انجمن الهیات انجیلی در مورد دانشگاه باب جونز چه فکری می‌کند. چه متوجه باشید چه نباشید، شما مدت‌ها پیش با پیوستن به موضع نیوانگلد، موضعی مبتنی بر اصلاحات اجتماعی و جهت‌گیری جهانی، خود را از موضع دانشگاه باب جونز جدا کردید.

بنابراین، من ذره‌ای تعجب نمی‌کنم که رویکرد جدایی‌طلبانه برای شما توهین‌آمیز باشد. شما مدت‌هاست که فراموش کرده‌اید که این کلمه به همان شکلی که هست معنا می‌دهد، شما مدت‌هاست که فراموش کرده‌اید که این کلمه به همان شکلی که از کلام خدا به کار می‌رود معنا می‌دهد. در پایان، می‌توانم پیشنهاد کنم که انجمن الهیات انجیلی برای ایجاد تغییر، شروع به انجام کاری الهیاتی کند.

یا اگر نه، تغییر نام به چیزی مانند «انجمن اجتماعی انجیلی برای پیشبرد پادشاهی دجال» برای جمعیت شما، مناسب خواهد بود. در عین حال، دخالت شما در امور دانشگاه باب جونز، مدرسه‌ای که از نظر الهیاتی جایگاه یا ساختار هیچ وجه اشتراکی با شما ندارد، بی‌اساس، غیرقابل توجیه، نامناسب و مداخله‌جویانه است. با احترام فراوان، باب جونز سوم، معاون رئیس جمهور

خب، این به جورایی سخت بود. چند سال پیش، دانشگاه باب جونز به دانشکده فیلمسازی داشت. نمی‌دونم. با این آشنا هستی یا نه، اما او نا به دانشکده فیلمسازی دارن

چند سال پیش، در کالج بارینگتون، کاتالوگ آنها را دیدیم و فیلمی ساخته شده بود که می‌خواستیم از آنها اجاره کنیم. بنابراین، به آنها نامه نوشتیم و گفتیم که می‌خواهیم آن فیلم را اجاره کنیم. و نامه‌ای که دریافت کردیم این بود که، البته، آنها نمی‌توانند فیلم را به ما اجاره دهند زیرا کالج بارینگتون از شیطان بود.

و اگر فیلم را به ما اجاره می‌دادند، با شیطان مکاتبه می‌کردند. بنابراین تصمیم گرفتند که نه، ببخشید، ما نمی‌توانیم فیلممان را اجاره دهیم. و ضمناً، در آن مکاتبات، کالج گوردون هم از هیچ چیز در آن مکاتبات قسر در نرفت زیرا اتفاقاً به چند کالج دیگر که متعلق به شیطان بودند اشاره کردند.

و البته گوردون یکی از آنها بود. بنابراین، آنها نتوانستند آن فیلم را به ما اجاره دهند. پس چرا شما از شیطان هستید؟ اوه، به خاطر آنچه موعظه می‌کنید، آنچه آموزش می‌دهید، می‌دانید، به دلایل بسیار بسیار زیادی

خب، حالا یک مثال دیگر. این بیشتر یک مثال شخصی است. خب، بفرمایید

من آن را به شما می‌دهم. حالا، اگر اجازه بدهید، باید یک مقدمه کوچک برای این موضوع داشته باشم، چون وقتی سوار هواپیما می‌شوم، کتاب‌هایم را بیرون می‌آورم و می‌خوانم و مطالعه می‌کنم. من، می‌دانید، آیا من مبلغ بدی هستم؟ من با نفر کناری‌ام صحبت نمی‌کنم.

من اصلاً اینطور فکر نمی‌کنم. منظورم این است که اینطور نیست. من هیچ مخالفتی با آن شخص کناری‌ام ندارم، اما این درک من از بشارت دادن از طریق شخصیتم نیست. نمی‌دانم شما هم اینطور هستید یا نه

من اینطوریم. طوری که وقتی سوار هواپیما میشم، دارم کتاب میخونم، دارم درس میخونم، یا دارم استراحت میکنم، میدونی. خب، سالها پیش، سوار هواپیما شدم.

دقیقاً همان کتابی را که داشتم میخواندم یادم هست. کتاب فاکس بود، زندگینامه‌ی راینهولد نیبور. خب، من دارم این کتاب را میخوانم، و می‌توانم بگویم که نفر کناری‌ام به نوعی مجذوب این کتاب شده بود.

شاید او اسم راینهولد نیبور یا چیزی شبیه به آن را شنیده بود، اما می‌توانستم حدس بزنم که کنجاو شده بود و بعد این حس عجیب به من دست داد که بالاخره این مرد قرار است با من صحبت کند. می‌دانم که قرار است با من صحبت کند.

آخرین چیزی که می‌خواهم این است که او با من صحبت کند. بنابراین، همزمان دارم مطالعه می‌کنم و دعا می‌کنم. لطفاً، پروردگارا، نگذار این اتفاق بیفتد.

خب، البته، بعد دید که من دارم یک کتاب مذهبی می‌خوانم. برای همین، خواست با من صحبت کند. خب، خودش را معرفی کرد.

اسمش اندی واندنبرگ بود و اهل کانادا بود. ما پرواز داشتیم، فکر می‌کنم با پرواز به تورنتو می‌رفتیم، اما او اهل کانادا بود. و می‌خواهد درباره مسیحیت صحبت کند چون احساس می‌کند با خواندن این کتاب، شاید به نحوی بفهمد.

خب، پس بیا صحبت کنیم. او با خوشحالی و بدون هیچ ابهامی به من گفت که کلیسایش در آرمیدیل، نوا اسکوشیا، تنها کلیسای واقعی جهان است. هیچ کلیسای واقعی دیگری در جهان وجود ندارد.

آنها کلیسای حقیقی بودند. بنابراین حالا او انتظار دارد که من در مورد این موضوع با او صحبت کنم. بنابراین این یک مکالمه باورنکردنی بود، دقیقاً همان چیزی که من آن روز به آن نیازی نداشتم.

مکالمه‌ی باورنکردنی‌ای بین ما رد و بدل شد. در واقع، فکر می‌کنم کمی در زندگی خودش دخالت کردم چون آدم خیلی بدجنسی بود. در ادامه‌ی مکالمه، او به من گفت که هیچ‌کس در محل کارش از او خوشش نمی‌آید.

و او در یک کارخانه کار می‌کرد. هیچ‌کس در محل کار من را دوست ندارد چون من همیشه به آنها می‌گویم که ما کلیسای حقیقی هستیم و کلیسای شما کلیسای مرتد ماست. و بنابراین، من فقط گفتم، خب، شما باید بین آزار و اذیت شدن به خاطر درستکاری و آزار و اذیت شدن به خاطر نفرت‌انگیز بودن تمایز قائل شوید.

بین این دو چیز تفاوت وجود دارد. و ممکن است مجبور شوید این را در زندگی خودتان حل کنید. و ممکن است کسی در محل کار شما را دوست نداشته باشد.

تو به خاطر درستکار بودن آزار و اذیت قرار نمی‌گیری. شاید به خاطر نفرت‌انگیز بودن آزار و اذیت قرار بگیری. منظورم این است که او این مکالمه را شروع کرد.

بنابراین، من تصمیم گرفتم، خب، به هر حال، ما این گفتگوی طولانی و پیچیده را در مورد آنچه یک کلیسای واقعی را تشکیل می‌دهد، داشتیم. و بنابراین، او بنیادگراترین فردی بود که تا به حال دیده‌ام. بنابراین، ما از هم جدا شدیم، و بعد، اوه، به شما می‌گویم، من مراقب وقتم هستم، اما در مکالمه اشتباه کردم.

او آدرس من را پرسید. او پرسید کجا تدریس می‌کنم و همه چیز. بنابراین من گفتم، خب، من در کالج گوردون تدریس می‌کنم.

آدرس من را به او دادم. می‌دانم. چرا این کار را کردم؟ عاقلم درست نبود. بنابراین مطمئناً، چند، شاید چند هفته بعد، حدود، نمی‌دانم، ۶۰ صفحه مطلب از اندی وندنبرگ در مورد کلیسایش و از این جور چیزها دریافت کردم.

اما اینجا، او یک نامه شخصی برای من نوشت. خب، من خوشگل بودم، پسر، یک نامه شخصی برای من. در ادامه مکالمه اخیرمان در پرواز شیکاگو به تورنتو، درست است.

خوشحالم که اطلاعات پیوست را به این امید ارسال می‌کنم که شما به سوی خدای حقیقی و زنده بازگردید. اگر توبه نکنید، همچنان فریب روح این دنیا را خواهید خورد و هرگز آنچه را که به شما می‌گویم، آنطور که انسان طبیعی دریافت می‌کند، نه چیزهای روح خدا، نخواهید فهمید. امید من این است که شما تصدیق کنید که گناهکار هستید.

لازم نیست او این را به من یادآوری کند. من این را می‌دانم. تصدیق کن که تحت قدرت آن گناهکار هستی تا چشمانت باز شود و از تاریکی به نور، از قدرت شیطان به سوی خدا بازگردی.

شما می‌توانید بخشش گناهان و میراثی را که در میان آنها با ایمان به مسیح تقدیس شده است، دریافت کنید. هنگامی که خدا شما را به توبه و تصدیق حقیقت هدایت کند، به شما نشان خواهد داد که چگونه همیشه فریب خورده‌اید و چگونه در اسارت گناه بوده‌اید. همچنین، کلیسای که شما به آن تعلق دارید، بر اساس حکمت خدا نیست، بلکه بر اساس حکمت انسان بنا شده است.

با این حال، انجیلی که من موعظه می‌کنم، از انسان سرچشمه نمی‌گیرد. من آن را نیاموخته‌ام، بلکه با وحی عیسی مسیح، مشتاقانه منتظر پاسخ به هر سؤالی هستم که ممکن است در عشق و خدمت به پروردگار و ناجی‌ام عیسی مسیح، اندی وندنبرگ، داشته باشید. حال، ممکن است از این موضوع ایراد گرفته باشم.

واقعاً این کار را نکردم. اما ممکن است کرده باشم. بعد بسته را نگاه کردم، و او همه این چیزها را در مورد مقایسه کلیسای واقعی، کلیسای خودش، با کلیساهای دیگر نوشته بود.

اما بعد تمام نامه‌هایی را که به دیگران نوشته بود به من نشان داد. آن وقت فهمیدم که در جمع خوبی هستم. او نامه‌ای به بیلی گراهام نوشت و یک نسخه از نامه را به عنوان سریاز برای من فرستاد.

خب، این چیزی است که او به بیلی گراهام گفت. بعد با خودم فکر کردم، او، اگر بیلی گراهام نامه‌ای از این شخص دریافت کند و من هم دریافت کنم، احساس خوبی خواهم داشت. به عنوان سریازی برای خداوند و ناجی‌ام عیسی مسیح، این را به بیلی گراهام می‌گویم، من نه تنها مانند او طرد شده‌ام و به خاطر نفرت‌انگیز بودنم مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌ام، بلکه بالاتر از همه، مورد نفرت مقامات مذهبی این دنیا، دژ شیطان هستم که ادعا می‌کنند شاگردان او هستند اما ۳۸ سال مانند من فریب خورده‌اند.

شکر خدا را که مرا از چنین ژرفایی نجات داد و اکنون، در زمان دلخواه خود، اسرار پنهان انجیل خود را بر من آشکار کرده است. از آنجایی که حقیقت به وسیله وحی عیسی مسیح بر من آشکار شده است، چشمانم باز شده است. او مرا از تاریکی به نور، از قدرت شیطان به خدا، که همان توبه است، تغییر داد.

همچنین به این معنی بوده است که خداوند قدرت این جهان را بر من آشکار کرده است، جهانی که ۳۸ سال مطیع آن بودم و به آن خدمت کردم. از زمانی که مرا پسر خود نامید، موهبت دانش را به من نشان داده است و من تفاوت بین خوب و بد را می‌دانم. بله، آقای گراهام، شما خودتان بنده شیطان هستید و به کسانی خدمت می‌کنید که ذاتاً خدا نیستند و از نام مسیح بیهوده استفاده می‌کنند.

اگر توبه نکنید، در گناهان خود و تحت قدرت شر خواهید مرد. شیطان شما را به رسول مسیح تبدیل کرده است، در حالی که در حقیقت، شما به روح حاکم بر این جهان خدمت می‌کنید. ذاتاً، شما هنوز معتقدید که گناه عملی مانند یک فاحشه مست یا یک معتاد به مواد مخدر است، در حالی که این ثمره هر مرد، زن و کودکی است.

تو این را نمی‌دانی، زیرا خودت یک انسان طبیعی و تحت قدرت گناه و شیطان بودی. به همین دلیل است که باید تغییر کنی و توبه کنی، انسان جدیدی شوی و از نو متولد شوی. در سفرهای اخیرم، من به یکی از به اصطلاح جنگ‌های صلیبی شما تبدیل شدم و همه کسانی را که حضور داشتند فریب دادم.

چقدر شیطانی، چطور معلولین و ناتوان‌ها را جمع و جور می‌کنید، چطور مردم برایشان دست می‌زنند در حالی که آنها مدام در حال توضیح رابطه‌شان با خدایشان هستند. اوه، این خیلی طولانی است که بشود خواند. خب، این فقط صفحه اول است و تا سه صفحه ادامه دارد.

و بعد انجمن بشارتی بیلی گراهام، آنها به همراه بیلی متوجه این موضوع شدند. دیو ویلکرسون، می‌دانید دیو ویلکرسون کیست؟ دیو ویلکرسون بنیانگذار چالش نوجوانان بود. او متوجه این موضوع شد.

جیمی سواگارت، قراره جمعه بینیمش، و خودش ضبطش کرده. فیث تابرناکل، نمی‌دونم کجاست. ببخشید. اینجا دارم صدامو از دست میدم.

و اسقف اعظم کاتولیک هالیفاکس، نوا اسکوشیا، هم آن را دریافت کرد. پس این هم به همان اندازه نزدیک است. حالا، می‌دانید چرا من در هواپیما با مردم صحبت نمی‌کنم؟ من کتاب‌هایم را می‌خوانم و خوشحالم.

خب، در این بین، دارم صدایم را از دست می‌دهم. بنابراین، وقتی چهارشنبه و جمعه برگردیم، ویدیو را می‌بینیم. دوشنبه‌ی آینده سخنرانی را ادامه می‌دهیم.

روز خوبی داشته باشید.

من دکتر راجر گرین هستم و در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی. این جلسه ۲۶، بنیادگرایی، بخش ۲ است.